واکاوی مفهوم دیالکتیک؛ از فلسفه تا معماری

صبا ملاذ[1] / مجتبی انصاری[2]*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۰۹ تاریخ پذیرش نهایی : ۱۴۰۳/۰۲/۲۸ تاریخ انتشار مقاله: ۱۴۰۳/۰۴/۰۱

چکیده

برخی اندیشمندان معتقدند که تضادها نقشی اساسی در پایداری و استمرار جهان دارند، و دیالکتیک یکی از بارزترین جلوه‌های این تضادهاست. دیالکتیک، در معنای گسترده‌ی خود، به تبادل استدلال در یک گفت‌وگوی دوطرفه یا یک روش استدلالی خاص اشاره دارد. این مفهوم، که ریشه در فلسفه‌ی یونان دارد، از دیدگاه چهار فیلسوف برجسته، یعنی سقراط، افلاطون، کانت، و هگل مورد بررسی قرار گرفته است.این پژوهش تلاش دارد با مطالعه‌ی دیدگاه‌های این فلاسفه و بررسی سیر تحول اندیشه‌ی آن‌ها در باب دیالکتیک، به کاربردهای آن در هنر و معماری بپردازد. رابطه‌ی دیالکتیکی میان محیط‌های ساخته‌شده و زمینه‌های اجتماعی، دیدگاه‌های انتقادی مهمی را ارائه می‌دهد. دیالکتیک، فراتر از ریشه‌های فلسفی‌اش، در بطن هنر و معماری جای گرفته و به عنصر بنیادینی در فرآیند خلاقیت تبدیل شده است. شناخت خاستگاه‌های فلسفی دیالکتیک به ما امکان می‌دهد تأثیر آن را بر هنر و معماری درک کنیم و آن را به‌عنوان عاملی که منجر به نوآوری و خلاقیت می‌شود، بشناسیم.یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های کاربرد دیالکتیک در معماری، دیالکتیک درون و بیرون است. این مفهوم، که ریشه‌های آن را می‌توان در نظریات دیالکتیکی فلاسفه‌ی گذشته مشاهده کرد، در معماری، خود را در درجات مختلفی از درون‌گرایی و برون‌گرایی نشان می‌دهد.علاوه بر آن دیالکتیک فضا و زمان و دیالکتیک شهری نیز وجود دارند. در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که درک پیشینه‌ی فلسفی دیالکتیک، به درک عمیق‌تر ما از معماری کمک می‌کند. این شناخت، دیالوگی مداوم را میان فرم و عملکرد، درون و بیرون، فضا و زمان و دیگر عناصر معماری آشکار می‌سازد. به این ترتیب، دیالکتیک در معماری نه‌تنها به‌عنوان یک ابزار نظری، بلکه به‌عنوان روشی برای تحلیل و خلق فضاهای معنادار عمل می‌کند.

واژگان کلیدی: دیالکتیک ، دیالکتیک درون و بیرون ، دیالکتیک فضا و زمان ، دیالکتیک شهری ، هگل.

آباد

شماره ۹۰، تابستان ۱۴۰۳
۳۵-۲۳

۱- دانشجوی دکتری مهندسی معماری ، دانشکده هنر و معماری ، دانشگاه تربیت مدرس ، تهران ، ایران.
۲- استاد گروه معماری ، دانشکده هنر و معماری ، دانشگاه تربیت مدرس ، تهران ، ایران.

* نویسنده مسئول:ansari_m@modares.ac.ir

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

مقدمه

معرفت‌شناسی همواره از مباحث بنیادین فلسفه به شمار آمده است، زیرا تأمل در ماهیت جهان بدون بررسی خودِ معرفت امکان‌پذیر نیست. فیلسوفان به دنبال کشف و درک واقعیت‌اند، و در این مسیر اندیشمندانی چون سقراط[1] و افلاطون[2] نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند (انتظام، ۱۳۷۹). در فلسفه مدرن، معرفت‌شناسی چنان جایگاهی یافته که برخی معتقدند فلسفه غرب بیشتر به جنبه‌های معرفت شناختی پرداخته تا هستی‌شناسی. از جمله کسانی که این حوزه را به‌طور گسترده مورد بررسی قرار داده‌اند، ایمانوئل کانت[3] است که از نخستین متفکران غربی محسوب می‌شود که توجه ویژه‌ای به معرفت‌شناسی داشت. پس از او، فلاسفه‌ای همچون هگل[4] که به سنت عقل‌گرایی تعلق داشتند، به‌شدت تحت تأثیر اندیشه‌های وی قرار گرفتند (غفاری، ۱۳۸۱).

دیالکتیک[5]، واژه‌ای برگرفته از زبان یونانی است که معانی متعددی را شامل می‌شود، از جمله گفت‌وگو، تبادل پرسش و پاسخ، جدل، منطق احتمالات، استدلال مبتنی بر اصول کلی، مباحثه، مجادله و بیان مطلق سخن (فتحی، ۱۳۸۲). این مفهوم یکی از روش‌هایی است که متفکران بسیاری به آن پرداخته‌اند. افزون بر این، به دلیل ماهیت درونی خود، دیالکتیک در زمینه‌های متنوعی از جمله هنر و معماری نیز مورد توجه قرار گرفته است، چنان‌که اندیشمندانی مانند گاستون باشلار[6] آن را در این حوزه‌ها به کار بسته‌اند.

رابطه میان درون و بیرون در معماری، تحت تأثیر عواملی قرار دارد که بر شکل‌گیری معماری نیز اثرگذارند. معماری به‌طور هم‌زمان باید دو کارکرد نسبتاً ناسازگار را برآورده سازد: از یک سو، فراهم آوردن سرپناهی برای کاربران، و از سوی دیگر، هماهنگی با شرایط محیطی. افزون بر این، تجربه و درک فضاهای درونی و بیرونی معماری به‌طور هم‌زمان امکان‌پذیر نیست، زیرا نمی‌توان در آنِ واحد در هر دو بُعد حضور داشت (Krstić, Trentin, and Jova-nović, 2016). این مسئله نوعی تضاد را در ویژگی‌های معماری ایجاد می‌کند که خود زمینه‌ساز شکل‌گیری مفهوم دیالکتیک میان درون و بیرون می‌شود، و همین امر ضرورت بررسی دیالکتیک را دوچندان می‌کند.

پژوهش حاضر، رویکردی توصیفی-تحلیلی دارد و در دسته مطالعات کیفی قرار می‌گیرد. در ابتدا، مفهوم دیالکتیک مورد بررسی قرار گرفته، سپس دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان درباره آن تحلیل شده و در نهایت، کاربرد این مفهوم در هنر و معماری واکاوی شده است.

مفهوم دیالکتیک

واژه دیالکتیک از قدمتی طولانی برخوردار است و ریشه‌های آن به قرن پنجم پیش از میلاد بازمی‌گردد. ارسطو، زنون الیایی[7] را که به دلیل ارائه پارادوکس‌های مشهور شناخته می‌شود، یکی از نخستین اندیشمندانی می‌داند که این اصطلاح را به کار برده است (معصوم، ۲۰۰۵). با این حال، برخی منابع تاریخی بر این باورند که انتساب دیالکتیک به زنون چندان مستند و قطعی نیست (درویشی، ۲۰۱۱).

اصطلاح دیالکتیک که از زبان یونانی برگرفته شده، در طول تاریخ همواره در میان فلاسفه مطرح بوده و به موازات دیدگاه‌های مختلفی که نسبت به آن وجود داشته، معنا و مفهوم آن نیز دستخوش تغییر شده است (نوالی، فتحی، و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۳). از لحاظ ریشه‌شناسی، این واژه از ترکیب دو جزء "dia" به معنی "میان" و "legein" به معنای "بحث و گفت‌وگو" شکل گرفته است. در نتیجه، از منظر لغوی، دیالکتیک را می‌توان به‌عنوان فن مناظره و استدلال در نظر گرفت (معصوم، ۲۰۰۵). همین ارتباط معنایی، پیوند نزدیکی میان دیالکتیک و مفهوم "دیالوگ" ایجاد می‌کند، به‌گونه‌ای که می‌توان آن را نوعی روش بحث و تبادل‌نظر دانست (درویشی، ۲۰۱۱).

نتله شیپ[8] در توصیف دیالکتیک بیان می‌کند که این مفهوم در اصل به معنای هنر یا فرآیند گفتگو است، که شامل پرسش و پاسخ متقابل می‌شود. او معتقد است دیالکتیک مستلزم توانایی توضیح و تبیین یک موضوع برای دیگری، دریافت بازخورد و درک دیدگاه طرف مقابل است (درویشی، ۲۰۱۱). یکی از ویژگی‌های اساسی دیالکتیک، وابستگی آن به فرایند و پویایی است. دیالکتیک، مفهومی ایستا نیست، بلکه بر حرکت و دگرگونی تأکید دارد؛ به همین دلیل، مفهوم "شدن" بخش جدایی‌ناپذیر آن محسوب می‌شود (تنهایی، ۱۳۹۴). در نگاه دیالکتیکی، هیچ عنصری ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه تمامی پدیده‌ها در حال حرکت و دگرگونی‌اند. علاوه بر این، دیالکتیک براساس تقابل میان عناصر شکل می‌گیرد و همین تضاد، کنش متقابل بین اجزا را به وجود می‌آورد (پرتو، صالحی، اکبری، و تنهایی، ۲۰۲۱).

از نظر تاریخی، دیالکتیک به‌عنوان نخستین نظریه منطقی

1. Socrates
2. Plato
3. Immanuel Kant
4. Friedrich Hegel
5. Dialectic
6. Gaston Bachelard
7. Zeno of Elea
8. Nettleship

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

شناخته شده است (درویشی، ۲۰۱۱). پل لورنزون[1]، منطق‌دان برجسته قرن بیستم، برای اولین بار این شیوه استدلال را به‌صورت نظام‌مند بررسی کرد. از نگاه او، روش دیالکتیکی تنها به استدلال‌های فردی محدود نمی‌شود، بلکه به تعامل و گفت‌وگو میان افراد مختلف وابسته است. موفقیت در این روش استدلال، نه بر مبنای استنتاج‌های فردی، بلکه براساس توانایی فرد در تعامل و برتری در مناظره با سایر شرکت‌کنندگان شکل می‌گیرد (van Ben-them, 2007). دیالکتیک در دوران کنونی معنای خاص خود را یافته است. با صرف‌نظر از برداشت‌های گوناگونی که در طول تاریخ فلسفه از این مفهوم ارائه شده، می‌توان جوهره‌ی هستی‌شناختی آن را در چهار اصل اساسی خلاصه کرد (جوان، دلیل، و سلمانی مقدم، ۱۳۹۲):

۱. **یکپارچگی جهان:** هستی از اجزای جدا افتاده و منفصل تشکیل نشده است، بلکه یک نظام پیوسته و به‌هم‌وابسته را شکل می‌دهد که در آن عناصر درونی به یکدیگر مرتبط‌اند.

۲. **پویایی طبیعت:** جهان طبیعی و کیهان همواره در حال تغییر و حرکت است و هیچ عنصری در آن به‌صورت ایستا باقی نمی‌ماند.

۳. **فرایند رشد و تغییرات کیفی:** توسعه به‌عنوان فرایندی تعریف می‌شود که در آن دگرگونی‌های جزئی و تدریجی، زمینه‌ساز تغییرات بنیادین و کیفی می‌شوند. این تحولات به‌صورت ناگهانی و جهشی از یک وضعیت به وضعیت دیگر رخ می‌دهند.

۴. **وجود تضادهای درونی:** هر پدیده‌ای در ذات خود دارای تناقضات دیالکتیکی است. این تضادها نیروی محرکه‌ی اصلی حرکت، تغییر و تحول در جهان محسوب می‌شوند.

دیدگاه فلاسفه درباره دیالکتیک

فیلسوفان و متفکران مختلف، برداشت‌های متنوعی از دیالکتیک ارائه کرده‌اند. برای نمونه، گاستون باشلار بر این باور است که دیالکتیک ماهیتی پویا دارد. او این روش را یک ابزار عملی می‌داند که هدف آن پرده‌برداری از تضادهای پنهان در هر پدیده است. در نگاه وی، این تضادها به‌صورت هم‌زمان در تحلیل دیالکتیکی نمود می‌یابند و هر یک از آن‌ها، از نظر کارکردی، به دیگری وابسته است، به‌گونه‌ای که حداقل دو عنصر متقابل در یک مجموعه‌ی مشترک قرار می‌گیرند (Khodaee et al., 2024).

در ادامه، به بررسی دیدگاه دو فیلسوف برجسته‌ی یونان، سقراط و افلاطون، و دو متفکر مهم فلسفه‌ی غرب، کانت و هگل، درباره دیالکتیک و روش دیالکتیکی خواهیم پرداخت. این بررسی، ضمن آشناسازی با معرفت‌شناسی این اندیشمندان، تفاوت‌های اساسی میان دیدگاه‌های آن‌ها را نیز روشن خواهد ساخت.

سقراط

سقراط را می‌توان از نخستین افرادی دانست که روش دیالکتیکی را در مباحثات روزمره به کار برد. او در فضای عمومی شهر، موسوم به آگورا، با جوانان به شیوه‌ای گفت‌وگومحور بحث می‌کرد و به نظر می‌رسد که این مناظرات نتایج ارزشمندی در پی داشتند. محور اصلی این گفتگوها بر پایه‌ی تجاهل سقراطی[2] استوار بود؛ بدین معنا که سقراط در آغاز بحث‌ها خود را به نادانی می‌زد و ادعا می‌کرد که هیچ نمی‌داند. این امر، مخاطب را ناگزیر می‌ساخت که یا از موضع خود دفاع کند و استدلال‌های محکمی ارائه دهد یا در نهایت به محدودیت دانش خود اعتراف کند. تجاهل سقراطی، یکی از عناصر کلیدی روش دیالکتیکی او به شمار می‌رفت و نمی‌توان نقش آن را در بحث‌های فلسفی وی نادیده گرفت (درویشی، ۲۰۱۱). با این حال، برخی از محققان معتقدند که این ویژگی خاص دیالکتیک سقراطی تأثیر چندانی بر توسعه‌ی آینده‌ی این روش نداشت (Cranston & Edwards, 1967).

سقراط همچنین با بهره‌گیری از روش استقراء، تلاش می‌کرد که ویژگی‌های کلی را از نمونه‌های خاص استخراج کند. او معتقد بود که اگر یک ویژگی در تمام اعضای یک گروه مشاهده شود، آن ویژگی نه‌تنها مختص به افراد خاصی نیست، بلکه تمامی اعضای آن گروه ناگزیر باید از آن ویژگی برخوردار باشند. بدین ترتیب، این خصوصیت، به‌عنوان عنصری ذاتی در تعریف آن گروه یا دسته محسوب می‌شد. روش دیالکتیکی نیز با هدف اصلاح و بازبینی مداوم این تعاریف ادامه می‌یافت (درویشی، ۲۰۱۱).

ارسطو در اثر خود، متافیزیک، دو ویژگی را از دستاوردهای مهم سقراط برمی‌شمارد: استدلال استقرایی و ارائه‌ی تعاریف کلی. این حرکت از جزئیات به کلیات، یکی از روش‌های متداول در گفت‌وگوهای افلاطونی است که در منطق سنتی به‌عنوان استقراء[3] شناخته می‌شود. همچنین، ارسطو در رساله‌ی توپیکا، استقراء را فرایندی می‌داند که از نمونه‌های جزئی به مفاهیم کلی حرکت می‌کند (درویشی، ۲۰۱۱).

1. Paul Langevin

2. The Socratic irony

3. Analogy

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

افلاطون

افلاطون یکی از برجسته‌ترین فیلسوفانی است که بخش عمده‌ای از اندیشه‌های خود را به معرفت‌شناسی اختصاص داده است. او مسیر شناخت را با نقد ادراک حسی آغاز کرد و در واپسین دوره‌های اندیشه‌ورزی خود، به بررسی و تبیین ماهیت دیالکتیک پرداخت (انتظام، ۱۳۷۹). دیالکتیک در فلسفه افلاطون جایگاه محوری دارد. او این روش را از سقراط به ارث برده و در نظام فکری خود آن را توسعه داده است (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰). ریچارد رابینسون بر این باور است که افلاطون در نخستین تحلیل‌های خود، دیالکتیک را به‌عنوان هنر مناظره تعریف کرد، اما بعدها این اصطلاح را در معنای "روش ایده‌آل ممکن" به کار برد (Robinson, 1953). روش دیالکتیکی افلاطون نوعی پژوهش عقلانی محسوب می‌شود که بدون در نظر گرفتن آموزه‌ی مثل، استحکام منطقی خود را از دست می‌دهد (درویشی، ۲۰۱۱). افلاطون برخلاف برخی مکاتب فکری، دیالکتیک را مترادف با جدل نمی‌دانست. از نظر او، دیالکتیک وسیله‌ای برای غلبه بر حریف در مباحثه نبود، بلکه هدف اصلی آن رسیدن به حقیقت و کشف مثل بود. گفت‌وگو در این روش باید با نیت خالص انجام شود، زیرا دیالکتیک در پی یافتن حقیقت است، نه صرفاً پیروزی در بحث (درویشی، ۲۰۱۱).

افلاطون در حوزه معرفت‌شناسی، به نظریه یادآوری معتقد بود. او بر این باور بود که هر انسان پیش از ورود به این جهان، در عالم مثل سکونت داشته و تمامی حقایق را می‌دانسته است، اما با ورود به جهان مادی، این دانش را فراموش کرده است. بر این اساس، یادگیری در حقیقت نوعی یادآوری است. در این فرایند، فرد برای بازیابی دانسته‌های فراموش‌شده‌ی خود به راهنمایی نیاز دارد، و روش دیالکتیکی همان ابزاری است که به او کمک می‌کند تا به دانش پیشین خود دست یابد. در این روش، گفت‌وگوکننده از اطلاعاتی که فرد به‌صورت ضمنی در ذهن دارد، استفاده کرده و او را به‌سوی کشف حقایق هدایت می‌کند (درویشی، ۲۰۱۱).

در نظام فلسفی افلاطون، دیالکتیک را می‌توان یک روش پژوهش متافیزیکی دانست. او این شیوه را مبتنی بر درک مستقیم مثل، نه بر استفاده از تصورات جزئی می‌دانست. پژوهش‌های دیالکتیکی با هدف دستیابی به حقیقتی که در عالم مثل نهفته است انجام می‌شود. افلاطون بر این باور بود که دانش حقیقی تنها از طریق دیالکتیک به دست می‌آید، و رشته‌هایی که بر این اساس بنا نشده‌اند را نمی‌توان "علم" نامید (درویشی، ۲۰۱۱).

افلاطون دیالکتیک را نوعی روش استدلال فلسفی معرفی می‌کند که برخلاف روش‌های سوفسطائیان، با انگیزه رقابت و غلبه بر دیگری به کار نمی‌رود، بلکه در فضایی همکاری‌محور به پیش می‌رود و هدف آن کشف حقیقت، نه اثبات برتری فردی است (نوالی، فتحی، و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۳). برخلاف سقراط، افلاطون ملاکی برای پایان جست‌وجوی فلسفی ارائه نمی‌کند و این مسیر را فرایندی مستمر می‌داند (درویشی، ۲۰۱۱). افلاطون معتقد بود که دیالکتیک ابزاری برای کشف وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است. از این‌رو، دو مسیر صعودی و نزولی برای تفکر دیالکتیکی در نظر می‌گرفت (انتظام، ۱۳۷۹):

۱. **دیالکتیک صعودی:** حرکتی از مرحله خیال به عقیده، سپس به استدلال ریاضی و در نهایت، رسیدن به عقل محض (معصوم، ۲۰۰۵). در حقیقت، این مسیر به ادراک مثل عقلی منتهی می‌شود (نوالی، فتحی، و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۳).
۲. **دیالکتیک نزولی:** حرکتی که از اصول و مبادی عالی آغاز شده و به سطوح پایین‌تر، یعنی کثرات مادی، می‌رسد. این فرایند از روش تقسیم‌بندی منطقی استفاده می‌کند (معصوم، ۲۰۰۵). دیالکتیک نزولی، کثرات را در قالب سلسله‌مراتب مثل تبیین کرده و آن‌ها را به‌عنوان نتایج خیر مطلق معرفی می‌کند (نوالی، فتحی، و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۳).

کانت

ایمانوئل کانت را می‌توان از متفکران برجسته‌ای دانست که سرفصل‌های اساسی معرفت‌شناسی در فلسفه غرب را شکل داده است. آنچه در نظریه‌ی شناخت او نقش کلیدی دارد، دو مقوله‌ی اساسی زمان و مکان هستند. از دیدگاه کانت، ذهن انسان دارای سه قوای شناختی بنیادین است که شامل حسّیات استعلایی، تحلیل استعلایی (فاهمه)، و دیالکتیک استعلایی (عقل) می‌شود (غفاری، ۱۳۸۱). کانت بر این باور است که هیچ دانشی مستقل از زمان و مکان وجود ندارد، زیرا بدون این دو عنصر، شناخت امری ناممکن خواهد بود. او معتقد است که زمان و مکان نه مفاهیمی انتزاعی، بلکه اشکال شهودی ذهن هستند. در فلسفه‌ی کانت، زمان چارچوب ذهنی‌ای است که در آن دگرگونی‌های درونی و بیرونی جریان می‌یابند، و مکان صورت ذهنی‌ای است که براساس آن، اشیا و پدیده‌ها را ادراک می‌کنیم. مکان شرط لازم برای درک جهان بیرونی و زمان شرط ضروری برای آگاهی از تمامی پدیده‌ها، چه درونی و چه بیرونی است. از این‌رو، این دو عنصر، ساختارهای ذهنی انسان محسوب می‌شوند و در جهان خارج وجود مستقلی ندارند (پایکین و استرول، ۱۳۷۷).

از نظر کانت، دیالکتیک در چارچوب متافیزیک مطرح می‌شود و از مسائل مربوط به آن سرچشمه می‌گیرد. به عبارتی، دیالکتیک زمانی پدیدار می‌شود که عقل از

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

محدوده‌ی توانایی شناختی خود فراتر رود و در تلاش برای درک ذات امور باشد. کانت در نظریه‌ی دیالکتیک استعلایی خود، به نقد این فرارَوی عقل می‌پردازد و قصد دارد مرزهای مشخصی میان شناخت، ایمان، و اخلاق ترسیم کند. او استدلال می‌کند که توانایی عقل محدود است و امکان دستیابی به حقیقت مطلق در باب مسائل متافیزیکی وجود ندارد. به همین دلیل، کانت این نوع مسائل را به قلمرو ایمان مربوط می‌داند (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰). در منطق استعلایی، کانت تلاش می‌کند تا فرایند شناخت را از اندیشیدن محض جدا کرده و آن بخشی از تفکر را که به‌طور انحصاری ریشه در فاهمه دارد، مورد بررسی قرار دهد (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰). برداشتی که کانت از دیالکتیک ارائه می‌دهد، آن را به‌عنوان منطق ظواهر گمراه‌کننده معرفی می‌کند. او بر این باور است که ذهن، در مواجهه با مسائل متافیزیکی، درگیر استدلال‌هایی متناقض و دوپهلو می‌شود که خود را به‌عنوان حقیقت جلوه می‌دهند. در دیالکتیک استعلایی، کانت تلاش دارد تا ظواهر احکام استعلایی را آشکار کرده و هم‌زمان از فریب یا انحراف ذهن جلوگیری کند. به عقیده‌ی او، در سطح نظری، نوعی دیالکتیک درونی و گریزناپذیر در عقل محض وجود دارد که نتیجه‌ی ساختار ذاتی تفکر انسان است. این دیالکتیک در برخی مسائل فراتجربی، توهماتی را ایجاد می‌کند که حتی در صورت آگاهی از آن‌ها، ذهن همچنان قادر به رهایی کامل از آن‌ها نیست (مجتهدی، ۱۳۹۴). در نهایت، دیالکتیک کانتی نه ابزاری برای ارائه‌ی احکام معتبر، بلکه شیوه‌ای برای شناسایی احکامی است که در ظاهر درست به نظر می‌رسند اما در حقیقت، مبتنی بر توهم هستند (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰).

هگل

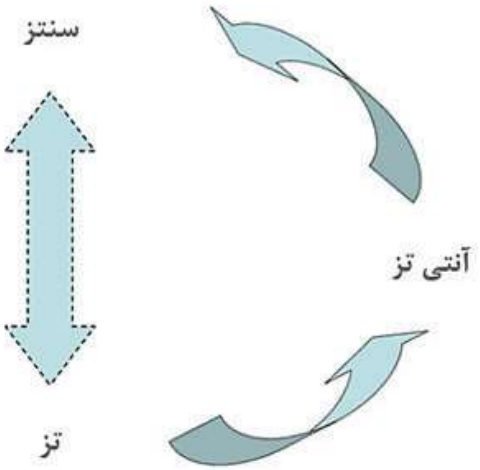
یکی از مسائل اصلی که هگل به آن می‌پردازد، رابطه‌ی امر نامتناهی و متناهی (به‌عبارت‌دیگر، رابطه‌ی خدا و انسان) است. او برای حل این مسئله از روش دیالکتیکی استفاده می‌کند. به‌زعم هگل، فرآیند استدلال دیالکتیکی از سه مرحله‌ی اساسی تشکیل شده است: (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰)

۱. **تز**[1]: در ابتدا، یک ایده یا فرضیه مطرح می‌شود.
۲. **آنتی‌تز**[2]: سپس، مشکلات و نواقص آن ایده مورد بررسی قرار می‌گیرند.
۳. **سنتز**[3]: در نهایت، از تضاد و تعامل بین تز و آنتی‌تز، نتیجه‌ای جدید حاصل می‌شود که ترکیبی از هر دو است.

اگرچه اصطلاح "سنتز" به‌طور مستقیم در آثار آلمانی هگل ذکر نشده است و احتمالاً محصول ترجمه‌های انگلیسی است، اما این مرحله نشان‌دهنده‌ی یک حقیقت نهایی نیست. بلکه هر سنتز خود به یک تز جدید تبدیل می‌شود که باید مجدداً مورد بررسی و نقد قرار گیرد (درویشی، ۲۰۱۱).هگل این مراحل را اثبات، نفی، و نفی در نفی می‌نامد. به بیان ساده، دیالکتیک از طریق آشتی دادن تناقضات، چه در ذهن و چه در واقعیت، عمل می‌کند (رحیمی، ۱۳۸۳).

از نظر هگل، دیالکتیک نه‌تنها یک روش شرح و بیان است، بلکه خود محتوا نیز ماهیتی دیالکتیکی دارد. به بیان دیگر، حرکت و پویایی در ذات دیالکتیک نهفته است و این روش را به جلو می‌راند (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰). هگل معتقد است که کارآمدی دیالکتیک در این است که خود جهان نیز به‌شیوه‌ای دیالکتیکی عمل می‌کند (سینگر، ۱۳۷۹). در کتاب پدیدارشناسی روح، هگل به بحث درباره‌ی زمان و مکان می‌پردازد. او از واژه‌های "این[4]"، "اینجا[5]" و "اکنون[6]" استفاده می‌کند (Aristote et al., 2000). در واقع، "اینجا" در فلسفه‌ی هگل همان مفهوم مکان و "اکنون" بیانگر زمان است.

هگل برخلاف کانت، زمان و مکان را نه به‌عنوان صورت‌های ذهنی شهود، بلکه به‌عنوان عناصری تاریخی و فرهنگی در نظر می‌گیرد. به باور او، شناخت زمانی و مکانی تنها در بستر فرهنگ و تاریخ معنا پیدا می‌کند و در متن زندگی روزمره‌ی انسان جاری است (غفاری، ۱۳۸۱).



تصویر ۱: دیاگرام دیالکتیک هگل از تز به آنتی تز و به سنتز (منبع: Saks, Monge & Guzun, 2009)

1. Thesis
2. Antithesis
3. Synthesis
4. This
5. Here
6. Now

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]



تصویر ۲ : مقایسه نظرات فلاسفه در مورد دیالکتیک (منبع : نگارنده)

تفاوت دیدگاه‌های فیلسوفان در مورد دیالکتیک

در محاورات اولیه‌ی افلاطون، دیالکتیک تقریباً با همان معنایی که سقراط از آن استفاده می‌کرد، یعنی هنر مناظره از طریق پرسش و پاسخ، به کار رفته است (معصوم، ۲۰۰۵). اما تفاوتی اساسی میان روش دیالکتیکی سقراط و افلاطون وجود دارد که در نتیجه‌گیری بحث‌های آن‌ها نمایان می‌شود. بر همین اساس، می‌توان آثار افلاطون را بر پایه‌ی یک معیار منطقی دسته‌بندی کرد: آثاری که به پذیرش نادانی ختم می‌شوند، بیشتر نمایانگر روش سقراطی‌اند، در حالی که آن‌هایی که منجر به کشف مثال‌های فلسفی می‌شوند، بیانگر تفکر افلاطونی‌اند، حتی اگر نام سقراط در آن‌ها ذکر شده باشد. علاوه بر این، برخلاف سقراط، افلاطون هیچ معیاری برای پایان جست‌وجوی فلسفی تعیین نکرده است (درویشی، ۲۰۱۱).

کانت، همچون افلاطون، از طریق دیالکتیک تلاش می‌کند تا حقیقت را آشکار ساخته و از فریب‌های ذهنی جلوگیری کند. اما تفاوتی که در نگاه او وجود دارد این است که دیالکتیک در اندیشه‌ی کانت صرفاً در حوزه‌ی متافیزیک مطرح می‌شود. از سوی دیگر، هگل نیز مانند افلاطون و کانت در جست‌وجوی حقیقت است و دیالکتیک را ابزاری برای دستیابی به آن می‌داند، با این تفاوت که او دیالکتیک را نه‌تنها در عرصه‌ی متافیزیک، بلکه در تمامی جنبه‌های هستی، از جمله طبیعت، تفکر، تاریخ و جامعه، جاری می‌بیند. به اعتقاد او، هر پدیده‌ای متضمن تضادهایی درون خود است که در فرآیند دیالکتیکی به سنتز می‌رسد. در عین حال، هر سنتز به سطحی بالاتر از ترکیب تز و آنتی‌تز پیش می‌رود. به بیان دیگر، دیالکتیک در نظام فکری هگل ماهیتی پیش‌رونده دارد و هر مرحله‌ی جدید، فراتر از مرحله‌ی قبلی قرار می‌گیرد (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰).

مفهوم دیالکتیک هگلی به میزان قابل‌توجهی وام‌دار دیالکتیک افلاطونی است. هر دو فیلسوف بر این باورند که از طریق دیالکتیک، می‌توان ارزش‌ها و باورهای اجتماعی را به چالش کشید و مورد ارزیابی قرار داد. افزون بر این، حصول حقیقت نه از طریق فرد، بلکه در یک فرآیند جمعی و اجتماعی امکان‌پذیر است. با این حال، تفاوت کلیدی میان این دو دیدگاه در این است که هگل دستیابی به حقیقت را نه در طول حیات یک فرد، بلکه در بستر تاریخ بشر و در جریان تبادل فکری نسل‌ها و ملت‌ها ممکن می‌داند. به اعتقاد او، شناخت حقیقت تنها از طریق تعامل تاریخی و گفت‌وگو میان تمدن‌ها قابل تحقق است. علاوه بر این، بسیاری از جنبه‌های فلسفه‌ی هگل، در واقع توسعه‌ی ایده‌های مطرح‌شده در نظام فلسفی کانت است (فتحی و موسی‌زاده نعلبند، ۱۳۹۰).

برخلاف کانت، هگل از زمان و مکان به‌عنوان مفاهیم انتزاعی و ذهنی یاد نمی‌کند. در عوض، او تلاش می‌کند تا زمان و مکان مطلق و ذهنی کانتی را به مفاهیمی انضمامی و مرتبط با تجربه‌ی زیسته‌ی انسان تبدیل کند. از همین رو، پدیدارشناسی او در بسیاری از موارد با پدیدارشناسی کانت تفاوت دارد. یکی دیگر از تفاوت‌های اساسی میان هگل و کانت در این است که هگل شناخت و معرفت را به‌عنوان یک فرایند در حال حرکت در نظر می‌گیرد. به

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

عبارت دیگر، شناخت در اندیشه‌ی هگل ایستا نیست، بلکه پویـا و در حال تغییر است. از این منظر، نگاه هگل به شناخت‌شناسی، به دیدگاه افلاطون شباهت دارد (غفاری، ۱۳۸۱).

دیالکتیک در معماری

پس از بررسی مفهوم دیالکتیک در اندیشه‌ی فلاسفه، به دلیل گستردگی این اصطلاح در رشته‌های مختلف، ضروری است که به نقش دیالکتیک در معماری نیز پرداخته شود.

دیالکتیک زمان و فضا[1]

فضا همچنان یکی از چالش‌های اساسی در مطالعات جغرافیایی و معماری محسوب می‌شود (Sheppard, 2006) این مفهوم از دیرباز مورد توجه معماران و نظریه‌پردازان معماری بوده و تفاسیر گوناگونی از آن ارائه شده است. برنارد چومی، فضا را ترکیبی از ابعاد عینی و ذهنی می‌داند، در حالی که کوهن آن را به دو مؤلفه‌ی فیزیکی و اجتماعی تفکیک می‌کند. فضا در ذات خود، هیچ ویژگی ثابتی ندارد، اما زمانی که یک گروه انسانی در آن فعالیتی را انجام دهد، معنا و هویت نمادین آن شکل می‌گیرد. زمان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که از گذشته‌های دور ذهن بشر را به چالش کشیده است. بدون وجود زمان، مفهوم حرکت بی‌معنی می‌شود و در غیاب حرکت، جایی برای علیت فاعلی نخواهد ماند؛ شرایطی که در فیزیک کلاسیک، به ویژه برای یونانیان، از اهمیت خاصی برخوردار بود. زمان، نه تنها مقوله‌ای فضای مشخص ندارد و نه قابل شمارش است، بلکه در حقیقت تنها یک استمرار خالص است و به همین دلیل، با مفهوم مکان و حتی زمان در علوم طبیعی تفاوت دارد. (پرتو، صالحی، اکبری، و تنهایی، ۲۰۲۱).

در نظریه‌های جامعه‌شناختی نیز فضا و زمان به‌عنوان مفاهیمی اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. دورکیم در کتاب اشکال ابتدایی زندگی دینی[2] (۱۹۱۵) استدلال می‌کند که زمان و فضا ساختارهایی اجتماعی هستند. سایر پژوهشگران، از جمله هالوول[3] (۱۹۵۵)، لوی-استروس[4] (۱۹۶۳)، هال[5] (۱۹۶۶)، بوردیو[6] (۱۹۷۷) و مور[7] (۱۹۸۶)، این دیدگاه را تأیید کرده‌اند (Tuan, 1977). از دیدگاه لایب‌نیتس[8]، فضا و زمان مستقل از اشیاء درون خود نیستند، بلکه به‌واسطه‌ی روابطی که میان عناصر مختلف برقرار می‌شود، معنا پیدا می‌کنند (Sheppard, 2006). این رابطه‌ی دیالکتیکی میان زمان و فضا تأثیر چشمگیری بر معماری و فرآیند طراحی فضاهای ساخته‌شده دارد.

برخی نظریه‌پردازان معماری بر این باورند که زمان و فضا نه کاملاً مطلق‌اند و نه به‌طورِ کامل نسبی؛ نه یکدیگر را تأیید می‌کنند و نه نفی، نه کاملاً مستقل‌اند و نه کاملاً وابسته، نه به‌هم متصل‌اند و نه جدا از هم. بلکه در رابطه‌ای دیالکتیکی و به‌واسطه‌ی شرایط محیطی و انسانی، به‌طور هم‌زمان دارای هویت مستقل و درهم‌تنیده هستند. در همین راستا، دقیق‌ترین درک از دیالکتیک فضا و زمان، تنها از طریق حضور و کنش انسانی امکان‌پذیر است. بنابراین، معمار معاصر باید در فرآیند طراحی معماری، ارتباط دیالکتیکی میان فضا و زمان را در تعامل با بدن و ذهن کاربران مورد توجه قرار دهد تا بتواند بستری را برای زندگی معنادار و رضایت‌بخش انسانی فراهم آورد (اکبری، ۲۰۱۹). در این چارچوب، دو بعد اساسی از دیالکتیک فضا و زمان مطرح می‌شوند:

۱. **بعد اول:** سه مفهوم اصلی فضا و زمان که شامل پارادیم های مطلق، نسبی و رابطه‌ای هستند.
۲. **بعد دوم:** سه نوع دیگر از فضا که شامل فضای تجربه‌شده، فضای مفهوم‌پردازی شده و فضای زیسته می‌شوند. (براساس دیالکتیک سه گانه هانری لوفبور[9])

ترکیب این دو بعد، دیالکتیکی را شکل می‌دهد که از طریق هم‌نشینی و ادغام این مفاهیم، معنا پیدا می‌کند (Kho-daee et al., 2024). فضا و زمان هنگامی به صورت مطلق هستند که خطی اند، زمانی به صورت نسبی درک می‌شوند که فضا و زمان را جدا از هم نمی‌توان درک کرد و زمانی رابطه‌ای هستند که به صورت یک فرآیند درونی و درون ماده باشد. (اکبری، ۲۰۱۹).

دیالکتیک درون و بیرون[10]

"بیرون" را می‌توان به‌عنوان فضایی خارج از یک مکان، محدوده‌ی مشخص، یا مرزهای معماری تعریف کرد. در مقابل، "درون" به‌عنوان نقطه‌ی مقابل بیرون، به حضور در داخل یک فضا، سطح درونی یک ساختار، یا بخش داخلی یک عنصر اشاره دارد. هنگامی که فضایی بسته و محدود می‌شود، بخش داخلی آن "درون" نام می‌گیرد. بااین‌حال، درون بدون بیرون معنا ندارد و این دو مفهوم

1. dialectics of space and time
2. The Elementary Forms of the Religious Life
3. Hallowel
4. LkviStrauss
5. Hall
6. Bourdieu
7. Moore
8. Leibniz
9. Henri Lefebvre
10. The dialectics of outside and inside

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

در تعامل دائمی با یکدیگر قرار دارند. درعین‌حال، درون و بیرون را می‌توان به‌عنوان دو فضای مستقل نیز در نظر گرفت (Shahlaei & Mohajeri, 2015). واژگان "درون" و "بیرون" بازتابی از دوگانگی تجربه‌ی مستقیم فضایی هستند. از آنجایی‌که نمی‌توان هم‌زمان درون و بیرون را از یک نقطه‌نظر مشاهده کرد، این دوگانگی در ادراک معماری نیز منعکس می‌شود (Arnheim, Zucker, & Watterson, 1966).

در واقع، درون و بیرون به روابط متقابل میان ویژگی‌های داخلی و خارجی معماری اشاره دارند. این تعامل دوطرفه، شکلی از دیالکتیک را در ذات خود جای داده است. چنین ارتباطی بر مبنای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل بین درون و بیرون شکل می‌گیرد و هریک را وابسته به دیگری می‌سازد. ازاین‌رو، در معماری، نحوه‌ی ترکیب و هم‌نشینی این دو عنصر متضاد اما مکمل از اهمیت بالایی برخوردار است. علاوه بر این، این ارتباط نه‌تنها تحت تأثیر ویژگی‌های فیزیکی فضا، بلکه به‌شدت وابسته به روابط انسانی و تجربه‌ی کاربر از محیط است (محبوبی، مختاباد امرئی، و عطارعباسی، ۱۳۹۵).

در بحث معماری، رابطه‌ی درون و بیرون را می‌توان به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی تجربه‌ی "بودن در جهان" در نظر گرفت. این پیوند، فراتر از یک تقابل ساده‌ی فضایی است و به درک عمیق‌تری از معماری به‌عنوان یک تجربه‌ی زیسته و وابسته به محیط اشاره دارد (موسوی و همکاران، ۲۰۱۹).

جدول ۱: دیدگاه اندیشمندان مختلف نسبت به درون و بیرون (منبع : نگارنده)

ردیف	اندیشمند	دیدگاه نسبت به درون و بیرون	منبع
۱	شولتز	در تعبیری نمادین درون و بیرون را "دو روی یک سکه" و رؤیایی میان نیروهای درون و بیرون را تأویلی از محیط و یا کاربرد مشخصی می‌داند. این تعبیر؛ ارتباط، وابستگی و وحدت غایی دو صورت از یک شیء را یادآوری می‌کند	(محبوبی ، مختاباد امرئی و عطارعباسی ،۱۳۹۵)
		موفقیت انسان را در تعریف عرصه درونی و بیرونی، مهم‌ترین شرط سکنی گزیدن او میداند و بر مرکز نیز توجه ویژه دارد	(مهدی حمزه و مینا، ۱۳۹۵)
		عناصر تشکیل دهنده کرانه فضایی یعنی کف، سقف و دیوار، باقابلیت جداسازی و پیوستگی، به عنوان یک مرز، امکان ایجاد کرانه ای فضایی و درنتیجه به وجود آوردن «درون» در برابر«برون» رادارند	(موسوی وهمکاران، ۲۰۱۹)
		دو اصطلاح «درون و بیرون» را فراتر از معنای معمول توپولوژیک آن‌ها متعلق به امور کیفی می‌داند و میگوید « نسبت "درون و بیرون" یکی از بنیادین ترین پرسمان های هنر مکان یا معماری است که نه با ترسیم و توصیف حل می‌شود و نه سرنمونی ایستا به شمار می‌آید.»	(محبوبی ، مختاباد امرئی و عطارعباسی، ۱۳۹۵)
		بررسی مقوله درون با بررسی ویژگی‌های طبیعی یا مصنوعی بودن مکان و سپس ساختار فضایی و خصلت آن، امکان‌پذیر است. هر مکان طبیعی بنا برمکان بودن خود دارای درونی است که از برون جدا می‌شود. ساختار درون طبیعی، حس ما را از آن مکان به وجود می‌آورد	(موسوی و همکاران، ۲۰۱۹)
۲	لیندون	بیان می‌کند که اساس مکان عبارت است از خلق درونی که از یک برون مجزا است.	(موسوی و همکاران، ۲۰۱۹)
۳	گیدئون	تمایز بین بیرون و درون را پایه اصلی شناختِ فضای معماری می‌داند. معتقد است که فضا یا جداره مابین درون و بیرون عملاً با دیوارهای موجی توسط «برمینی» وارد مقوله معماری و شهر شد.	(محبوبی و همکاران، ۱۳۹۶)
۴	رلف	تجربیات ما از درون و برون را حاوی جوهره اصلی مکان معرفی می‌کند	(موسوی و همکاران، ۲۰۱۹)
		تجربه مکان را با بودن در درون به هم می‌آمیزد شاید بیشترین مشارکت اصلی رلف از فهم مکان، بحث او در مورد عرصه درونی است. اگر شخصی احساس درون یک مکان بودن داشته باشد او ترجیحاً اینجاست تا آنجا، در امنیت است تا مورد تهدید، احاطه شده است تا در معرض در آسودگی است تا در تنش. یک شخص می تواند از مکان جدا شود یا بیگانه شود، این تجربه مکان آن چیزی است که رلف عرصه بیرونی می‌نامد	(موسوی و همکاران، ۲۰۱۹)

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

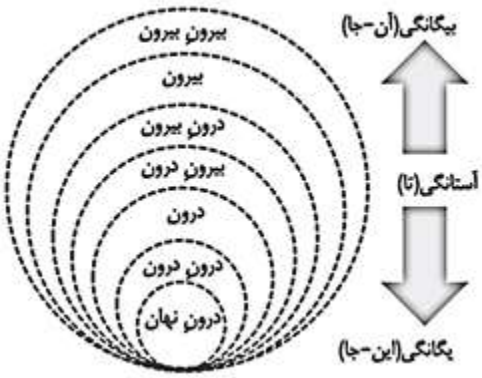
ردیف	اندیشمند	دیدگاه نسبت به درون و بیرون	منبع
۵	باشلار	از دیدگاه او درون با صمیمیت و برون با بزرگی و بی‌کرانگی هم‌پیوند است	(موسوی و همکاران، ۲۰۱۹)
		خطوط اصلی استدلالات باشلار در موضوع درون و برون در چند محور شکل می‌گیرند: نفی هندسه، تکیه بر وجود، تأکید بر اهمیت صور خیال شاعران. وی با استفاده از مفهوم درون و برون در شعر آن را شیوه‌ای برای درک حقیقت در حوزه‌های گوناگون معرفی می‌کند و به این منظور فرد را از درک هندسی درون و برون، نهی می‌کند	(موسوی و همکاران، ۲۰۱۹)
۶	ژان هیپولیت[1]	«معنی کامل اسطوره درون و برون را می‌توان در خود بیگانگی احساس کرد. در پس تضاد صوری، خصومت و بیگانگی بین آن دو خفته است. بنابراین تضاد ساده و هندسی، رنگ مایه‌ی ناهنجاری می‌گیرد . تضاد را قراری نیست چرا که هم‌چنان در معرض هجوم اسطوره است. اما نقش اسطوره در قلمرو بی‌کران تخیل و بیان را نباید با نسبت دادن نور دروغین به شهود هندسی بررسی کرد.»	(گاستن باشلار ۱۳۹۷)

رابطه‌ی درون و بیرون یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ادراک فضا و شناخت محدوده‌های فضایی در معماری محسوب می‌شود. این مفهوم در کنار عناصر دیگری مانند مرز، محصوریت، و مرکزیت نقشی اساسی در تعریف و تجربه‌ی مکان ایفا می‌کند (علی نیای مطلق، شکوری، و عینی‌فر، ۱۳۹۹). گاستون باشلار بیان می‌کند که تقابل درون و بیرون نوعی دیالکتیک را شکل می‌دهد که مشابه دوگانگی بنیادینی مانند "بلی و خیر" است و بر تمامی ابعاد تجربه‌ی انسانی تأثیر می‌گذارد. این تقابل، در معماری نیز به‌عنوان مرزهای تصمیم‌گیری و تعیین هویت فضاها ظاهر می‌شود (باشلار، ۱۳۹۸).

ادوارد رلف بر این باور است که مکان‌ها بسته به میزان "درون بودن" و "بیرون بودن" درک متفاوتی نزد افراد ایجاد می‌کنند. تجربه‌ی انسانی از مکان تحت تأثیر کیفیت‌های مختلف معنا و احساس شکل می‌گیرد (محبوبی، مختاباد امرئی، و عطارعباسی، ۱۳۹۵). او معتقد است که پدیدارشناسی مکان باید به‌صورت جزئی و دقیق، روابط دیالکتیکی درون‌ساختاری هر فضا را مورد بررسی قرار دهد (بهزادفر و شکیبامنش، ۱۳۹۳). سیمون (به نقل از رلف) به وجود یک سلسله‌مراتب دیالکتیکی درون و بیرون اشاره می‌کند که شامل موارد زیر است (پورمند، محمودی‌نژاد، و رنج‌آزمای آذری، ۱۳۸۹):

۱. عرصه‌ی درونِ وجودی
۲. عرصه‌ی بیرونِ وجودی
۳. عرصه‌ی بیرونیِ هدفمند
۴. عرصه‌ی بیرونیِ ضمنی
۵. عرصه‌ی درونیِ رفتاری
۶. عرصه‌ی درونیِ صمیمی
۷. عرصه‌ی درونیِ نیابتی

حس درون‌بودن را می‌توان معادل با "یگانگی" و نوعی "اتحاد با فضا" در نظر گرفت، در حالی که بیرون‌بودن را می‌توان به "بیگانگی" یا "دیگری‌بودن" تعبیر کرد. از این دیدگاه، سازوکار آستانگی سبب ایجاد طیفی از حالات گوناگون می‌شود که از "بیرونِ بیرون" تا "درونِ درون" امتداد می‌یابد و در نهایت به شکل‌گیری "عرصه‌ی درونیِ نهانی" منجر می‌شود. چنین فرآیندی می‌تواند به تعمیقِ مفاهیم مرز، محصوریت، و محدوده‌ی فضایی در معماری بینجامد (علی نیای مطلق، شکوری، و عینی‌فر، ۱۳۹۹).



تصویر ۳: دیاگرام برهم کنش بیرون و درون در محدوده های معماری (منبع : علی نیای مطلق, شکوری, و عینی فر ۱۳۹۹)

دیالکتیک شهری[2]

دیالکتیک شهری به‌عنوان رویکردی انتقادی در تحلیل رابطه‌ی پیچیده میان طراحی شهری و بافت اجتماعی مطرح می‌شود. این مفهوم، از تفاوت در نگرش‌های موجود نسبت به نحوه‌ی برخورد پارادایم‌های طراحی شهری و مطالعات اجتماعی با نظریه‌های مربوط به ارزیابی ارتباط شهر و محیط اجتماعی نشأت گرفته است (Ellin, 2013)

1. Jean Hyppotlite
2. Dialectical urbanism

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

این نظریه، ریشه در آثار هنری لوفبور و ایده‌های مطرح‌شده در کتاب تولید فضا دارد. بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، رویکرد طراحی شهری را محدود و تابع روابط اقتصادی و بازار می‌دانند و بر این باورند که شهرها اغلب براساس سازوکارهای اقتصادی شکل می‌گیرند و نه صرفاً اصول طراحی (Katznelson, 1993; Gottdiener, 1994). به‌منظور کشف رابطه‌ی طراحی شهری و مطالعات اجتماعی، پژوهش‌های اخیر بر تحلیل رویکردهای مختلف در بستر گسترده‌تر شهری تأکید دارند. دیالکتیک شهری به بررسی تعاملی میان محیط فیزیکی و شرایط اجتماعی می‌پردازد و از طریق روش‌های تجربی و تحلیل انتقادی تلاش دارد چارچوب‌هایی مشخص برای کاربرد طراحی شهری در مواجهه با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی ارائه دهد (Ellin, 2013).

از دیدگاه تحلیل دیالکتیکی، فضای شهری به‌عنوان یک پدیده‌ی تاریخی مستقل، اما درعین‌حال وابسته به تحولات اجتماعی بررسی می‌شود. این رابطه تعاملی و دوطرفه است؛ یعنی انسان‌ها نه‌تنها بر محیط شهری تأثیر می‌گذارند، بلکه به‌واسطه‌ی تغییرات فیزیکی، امکان دگرگونی در محتوای اجتماعی را نیز فراهم می‌کنند (Burkett, 1999; Schmidt, 2014; Smith, 2008). دیالکتیک شهری چهار محور کلیدی را در تحلیل شهرها مطرح می‌کند:

۱. بررسی تأثیر محیط ساخته‌شده و فعالیت‌های انسانی بر ساختار شهری
۲. تحلیل واکنش‌های اجتماعی به این تغییرات و شناسایی راهکارهایی برای کاهش مشکلات شهری
۳. مطالعه‌ی رابطه‌ی متقابل میان شهرها و افزایش پیچیدگی‌های اجتماعی
۴. ارزیابی الگوهای طراحی شهری در ارتباط با چالش‌های اجتماعی (Ellin, 2013).

درنهایت، رویکرد دیالکتیکی در شهرسازی به‌عنوان چارچوبی علمی برای بررسی مسائل شهری و اجتماعی معاصر از دیدگاه انتقادی شناخته می‌شود. این روش، به‌عنوان ابزاری میان‌رشته‌ای، امکان ترکیب نظریه‌های اجتماعی و اصول شهرنشینی را فراهم کرده و زمینه‌ای برای تحقیقات خلاقانه و آموزشی در طراحی شهری به وجود می‌آورد (Sargın & Savaş, 2012).

بحث و نتیجه‌گیری

ریشه‌های دیالکتیک را می‌توان در فلسفه‌ی یونان جست‌وجو کرد، جایی که سقراط و سپس افلاطون به توسعه‌ی آن پرداختند. افلاطون دیالکتیک را به‌عنوان "هنر گفت‌وگو" معرفی می‌کند، مفهومی که به تعامل فکری و تبادل‌نظر میان طرفین اشاره دارد (Cooper, 2002). همان‌طور که در آثار افلاطون مشاهده می‌شود، دیالکتیک فرآیندی است که به افراد اجازه می‌دهد تا دیدگاه‌های خود را پیرامون یک موضوع خاص اصلاح کرده و ساختار منطقی‌تری به آن ببخشند. متفکران برجسته‌ای چون کانت، فیشته[1]، هگل، کیرکگور[2]، و مارکس[3]، این مفهوم را بیش‌ازپیش نظام‌مند ساخته و تفاسیر عمیق‌تری از آن ارائه داده‌اند (Russell, 2004). آن‌ها دیالکتیک را به‌عنوان روشی منطقی برای تحلیل تضادهای موجود در حوزه‌های ماده و اندیشه تلقی می‌کردند (Fragkandreas, 2025). در فلسفه‌ی غرب، رنه دکارت تلاش کرد تا روش‌های جدیدی برای کسب دانش و کشف حقیقت ایجاد کند. برخلاف ارسطو و پیروانش که از طبیعت به متافیزیک می‌رسیدند، دکارت حرکت از متافیزیک به شناخت طبیعت را پیشنهاد داد. در این میان، هگل با افزودن مفهوم "تناقض" به دیالکتیک، آن را متحول ساخت و رویکرد دیالکتیکی جدیدی را بنیان نهاد با گذر زمان، دیالکتیک از دایره‌ی فلسفه فراتر رفته و به یکی از اصول اساسی در هنر و معماری تبدیل شده است. توانایی دیالکتیک در کشف تضادها، برانگیختن تفکر انتقادی، و ایجاد هماهنگی میان نیروهای متضاد، آن را به ابزاری فکری ارزشمند در زمینه‌های مختلف تبدیل کرده است. در حوزه‌ی هنر، دیالکتیک به‌عنوان عاملی برای خلق آثار خلاقانه و زمینه‌ای برای تفکر انتقادی عمل کرده است. هنرمندان، اغلب از طریق فرآیند دیالکتیکی به بررسی مفاهیم متضاد در آثار خود پرداخته و این تنش‌های مفهومی را در کارهایشان بازتاب می‌دهند.

در طول تاریخ، دیالکتیک از یک روش تحقیق فلسفی به نیرویی فراگیر تبدیل شده که در بیان هنری و طراحی معماری نقش اساسی ایفا می‌کند. به‌عنوان یک نیروی پویا، دیالکتیک از مرزهای رشته‌ای عبور کرده و به ابزاری برای دستیابی به بینش‌های عمیق و خلق فرم‌های نوآورانه تبدیل شده است. در هنر، دیالکتیک خود را به‌عنوان تعامل میان فرم و محتوا، سنت و نوآوری، و تضادهای زیبایی‌شناختی دیگر نمایان می‌کند. در معماری، این مفهوم در قالب هماهنگی میان عناصر متضاد مانند نور و سایه، صلبیت و شفافیت، درون و بیرون، فضا و زمان و... ظهور پیدا می‌کند.

در فلسفه، دو مفهوم "درون" و "بیرون" اغلب در تقابل‌های هندسی و فضایی تعریف می‌شوند. دیالکتیک میان درون و بیرون، یکی از مهم‌ترین مفاهیم در معماری است که به‌واسطه‌ی ماهیت دیالکتیکی هگلی، که در ذات خود حامل تضاد است، به پویایی و حرکت منجر می‌شود. در معماری، حرکتی دائمی میان درون و بیرون جریان دارد که ناشی از تضاد میان این دو مفهوم است. بااین‌حال، درونی

1. Johan Gottlieb Fichte
2. Søren Kierkegaard
3. Karl Marx

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

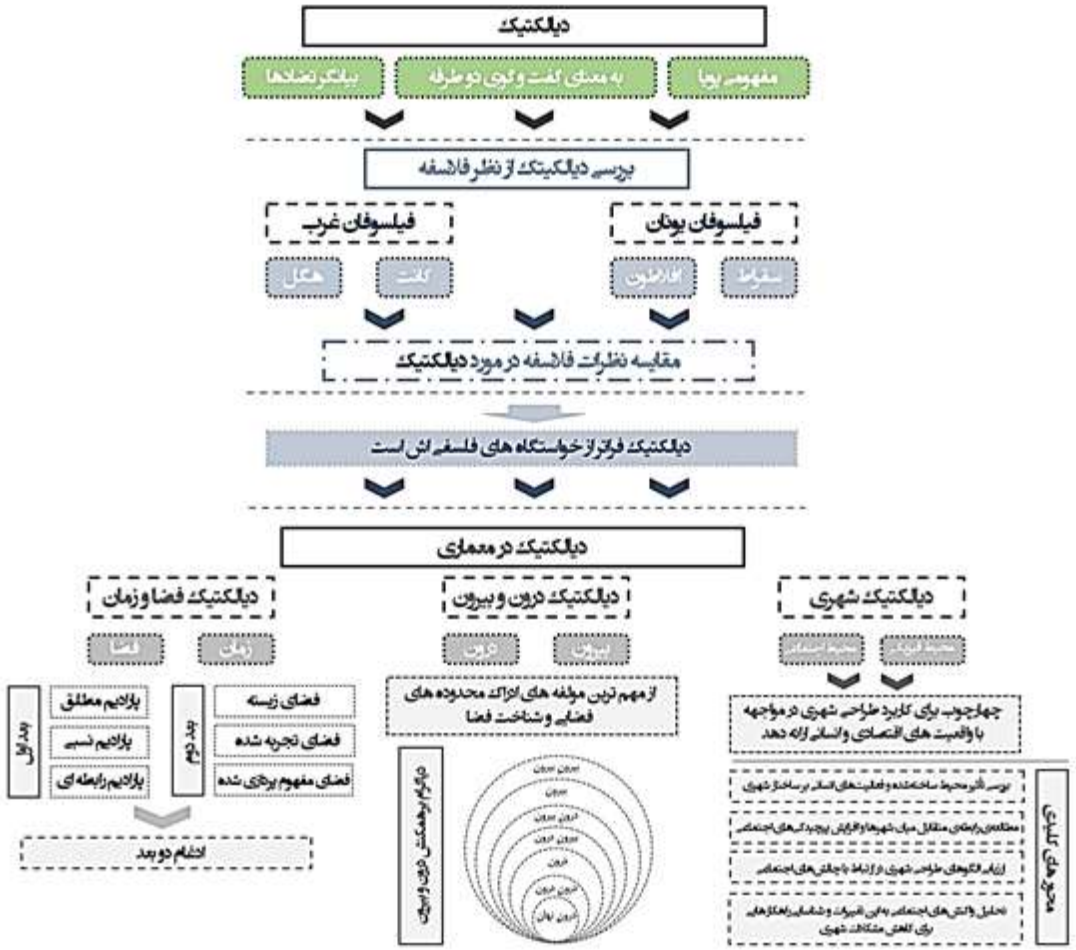
بودن و بیرونی بودن در فضاهای معماری امری نسبی است و نه مطلق. حتی درون‌گراترین فضاها نیز درجاتی از ارتباط با محیط بیرونی دارند، و بالعکس، فضاهای باز نیز درجاتی از درون‌گرایی در خود جای داده‌اند.

جمع بندی

دیالکتیک مفهومی پویا بوده که بیانگر تضادهاست که این تضاد درونیش است که منجر به حرکت و پوياييش می‌شود. در عین حال مفهوم لغوی آن گفتگوی دو طرفه است و فلاسفه بسیاری درباره این مفهوم صحبت کرده اند که در اینجا به نظریه های ارسطو، افلاطون، کانت و هگل پرداخته می‌شود و با نگاه به این سیر می توان دریافت دیالکتیک از حدود و مرزهای فلسفی خود فراتر می‌رود بنابراین می توان آن را در معماری نیز مشاهده کرد.

نظریه دیالکتیک فضا و زمان در معماری به بررسی رابطه پیچیده و متقابل میان فضا و زمان در طراحی و تجربه معماری می‌پردازد. در این نظریه، فضا و زمان به عنوان عناصر جدایی‌ناپذیر دیده می‌شوند، به‌طوری که فضای معماری نه تنها به‌طور فیزیکی قابل درک است، بلکه تحت‌تاثیر جریان زمان و نحوه تجربه آن توسط کاربران قرار می‌گیرد. این نظریه همچنین به معماران این امکان را می‌دهد تا با استفاده از تقابل‌های زمانی و فضایی، فضاهایی پویا و زنده خلق کنند که تعامل بیشتری با کاربران داشته باشند.

نظریه دیالکتیک درون و بیرون در معماری به بررسی ارتباط و تعامل میان فضای داخلی و خارجی یک ساختمان می‌پردازد. این نظریه بر این اصل استوار است که مرزهای میان فضاهای داخلی و خارجی نباید به‌صورت جدی و غیرقابل نفوذ تلقی شوند، بلکه باید به‌عنوان عناصر پویا و تلفیقی عمل کنند که فضا را یکپارچه و متصل می‌سازند . دیالکتیک درون و بیرون را می‌توان از منظر درجه‌بندی فضاها، میزان صمیمیت، حس تعلق، و ویژگی‌های فضایی آن‌ها بررسی کرد. این مفهوم نه‌تنها به سازماندهی فضا در معماری کمک می‌کند، بلکه نقش مهمی در تجربه‌ی حسی و روانی افراد در محیط‌های ساخته‌شده ایفا می‌کند.



تصویر ۴ : جمع بندی پژوهش حاضر (منبع: نگارنده)

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

منابع

- اکبری، علی. ۱۳۹۸. "فهم روایتگری معماری مبتنی بر نسبت «دیالکتیک فضازمان» با «بدن»" پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران ۸ (۲)؛ ۷۵-۹۷. DOI
- انتظام، سید محمد. ۱۳۷۹. "ساختار منطقی معرفت‌شناسی افلاطون." نامه مفید (۲۴).
- باشلار، گاستون. ۱۳۹۷. بوطیقای فضا. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- باشلار، گاستون. ۱۳۹۸. دیالکتیک برون و درون پدیدارشناسی خیال. تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
- بهزادفر، مصطفی، و امیر شکیبامنش. ۱۳۹۳. "جستاری بر فلسفهٔ پدیدارشناسی مکان؛ بررسی اندیشه‌های دیوید سیمون در رابطه با مفهوم خانه به مثابه یک مکان." هویت شهر ۸ (۱۷)؛ ۵-۱۴.
- پایکین، ریچارد، و آوروم استرول. ۱۳۷۷. کلیات فلسفه. ترجمه‌ی کریم مجتبوی. تهران: حکمت.
- پرتو، شادی، سعید صالحی، علی اکبری، و حسین ابوالحسن تنهایی. ۲۰۲۱. "تبیین دیالکتیک گسست و پیوند در معماری مسکونی معاصر تهران مبتنی بر تحول فضاهای باز و بسته." معماری و شهرسازی آرمان شهر ۱۴ (۳۵)؛ ۵۷-۷۵. DOI
- پورمند، حسنعلی، هادی محمودی نژاد، و محمد رنج آزمای آذری. ۱۳۸۹. "مفهوم مکان و تصویر ذهنی و مراتب آن در شهرسازی از دیدگاه کریستین نوربری شولتز در رویکرد پدیدارشناسی." مدیریت شهری ۸ (۲۶)؛ ۷۹-۹۲.
- درویشی، داریوش. ۲۰۱۱. "تمایز روش دیالکتیکی سقراط و افلاطون." منطق‌پژوهی ۲ (۲)؛ ۴۹-۷۶.
- رحیمی، مصطفی. ۱۳۸۳. مارکس و سایه‌هایش. تهران: هرمس.
- سینگر، پیتر. ۱۳۷۹. فلسفه هگل. تهران: طرح نو.
- غفاری، ابوالحسن. ۱۳۸۱. "زمان و مکان در معرفت‌شناسی کانت و هگل." معرفت (۶۱).
- فتحی، حسن. ۱۳۸۲. "دیالکتیک در فلسفه افلاطون." دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز (۱۸۶).
- مجتهدی، کریم. ۱۳۹۴. افکار کانت. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محبوبی، قربان، مصطفی مختاباد امرئی، و مصطفی عطارعباسی. ۱۳۹۵. "بازشناخت هستمندی همزیستی درون و بیرون معماری مساجد ایران (با تاکید بر روش فازی)." کیمیای هنر ۵ (۲۱)؛ ۵۷-۷۵.
- معصوم، حسین. ۲۰۰۵. "مفهوم دیالکتیک در فلسفه افلاطون." مجله علمی فلسفه دین ۱ (۳).
- موسوی، سید جلیل، علیرضا عینی‌فر، پروین پرتوی، و فرح حبیب. ۲۰۱۹. "گفت‌وگوی درون و برون در نگرشی پدیدارشناسانه به مکان." هویت شهر ۱۳ (۳)؛ ۳۵-۴۶.
- مهدی حمزه‌نژاد، و مینا دشتی. ۱۳۹۵. "بررسی خانه‌های سنتی ایرانی از منظر پدیدارشناسان و سنت‌گرایان معنوی." نقش جهان - مطالعات نظری و فناوری‌های نوین معماری و شهرسازی ۶ (۲)؛ ۲۴-۳۵.
- نوالی، محمود، حسن فتحی، و صدیقه موسی زاده نعلبند. ۱۳۹۳. "بررسی تفسیر هایدگر از دیالکتیک افلاطون در «درسگفتار سوفسطایی افلاطون»." تاریخ فلسفه ۵ (۱) ۱-۱۰.

- Aristote, Thomas d'Aquin, Gottfried Wilhelm Leibniz, Immanuel Kant, Georg Wilhelm Friedrich Hegel, Martin Heidegger, Bertrand Russell, and Ludwig Wittgenstein. 2000. A Selection of Philosophical Works. Center for Studying and Compiling University Books in Humanities (SAMT).
- Arnheim, Rudolf, Wolfgang M. Zucker, and Joseph Watterson. 1966. "Inside and Outside in Architecture: A Symposium." The Journal of Aesthetics and Art Criticism 25 (1): 3-15.
- Burkett, Paul. 1999. Marx and Nature: A Red and Green Perspective. Springer.
- Cooper, John M. 2002. Plato: Five Dialogues: Euthyphro, Apology, Crito, Meno, Phaedo. Hackett Publishing.
- Cranston, Maurice, and Paul Edwards. 1967. The Encyclopedia of Philosophy.
- Ellin, Nan. 2013. Integral Urbanism. Routledge.
- Fragkandreas, Thanos. 2025. "Case Study Research on Innovation Systems: Paradox, Dialectical Analysis and Resolution." Research Policy 54 (1): 105136.
- Gottdiener, Mark. 1994. The Social Production of Urban Space. University of Texas Press.
- Katznelson, Ira. 1993. Marxism and the City. UK: Oxford University Press.
- Khodaee, Sara, Siamak Panahi, Mehrnoush Ghodsi, and Leila Karimifard. 2024. "Reading Architectural Spaces Based on Historical Dialectical Models (Case Study: Bernard Tschumi's Architecture)." Journal of Archaeology and Archaeometry 9 (1): 71.
- Krstić, Hristina, Annalisa Trentin, and Goran Jovanović. 2016. "Interior-Exterior Connection in Architectural Design Based on the Incorporation of Spatial In-Between Layers: Study of Four Architectural Projects." Spatium (36): 84-91.
- Robinson, Richard George Frederick. 1953. Plato's Earlier Dialectic. Vol. 21953. Oxford: Oxford University Press.
- Saks, V., Monge, C., & Guzun, R. (2009). Philosophical basis and some historical aspects of systems biology: from Hegel to Noble-applications for bioenergetic research. International Journal of Molecular Sciences, 10(3), 1161-1192. Russell, Bertrand. 2004. History of Western Philosophy. Routledge.
- Sargın, Güven Arif, and Ayşen Savaş. 2012. "Dialectical Urbanism: Tactical Instruments in Urban Design Education." Cities 29 (6): 358-368.
- Schmidt, Alfred. 2014. The Concept of Nature in Marx. Vol. 8. Verso Books.
- Shahlaei, Alireza, and Marzieh Mohajeri. 2015. "In-Between Space, Dialectic of Inside and Outside in Architecture." International Journal of Architecture and Urban Development 5: 73-80.
- Sheppard, Eric. 2006. "David Harvey and Dialectical Space-Time." David Harvey: A Critical Reader: 121-141.
- Smith, Neil. 2008. Uneven Development: Nature, Capital, and the Production of Space. University of Georgia Press.
- Tuan, Yi-Fu. 1977. Space and Place. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- van Benthem, Johan. 2007. "Logic in Philosophy." In Philosophy of Logic, 65-99. Elsevier.

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]

Exploring the Concept of Dialectics: From Philosophy to Architecture

Saba Malaz[1],Mojtaba Ansari[2*]

Received: 2024/01/03 Accepted: 2024/06/06 Available Online: 2024/06/21

Abstract

Some scholars argue that contradictions play a fundamental role in the sustainability and continuity of the world, with dialectics being one of the most prominent manifestations of these contradictions. Broadly, dialectics refers to the exchange of reasoning in a two-way dialogue or a specific method of argumentation. This concept, rooted in ancient Greek philosophy, has been examined through the perspectives of four eminent philosophers: Socrates, Plato, Kant, and Hegel. This study seeks to explore the philosophical evolution of dialectics as understood by these philosophers and examine its applications in art and architecture. The dialectical relationship between built environments and social contexts offers critical insights. Beyond its philosophical origins, dialectics is deeply embedded in art and architecture, serving as a foundational element of creativity. Understanding the philosophical roots of dialectics allows us to comprehend its influence on art and architecture and recognize it as a catalyst for innovation and creativity. One of the most notable applications of dialectics in architecture is the interplay between interior and exterior spaces. This concept, derived from the dialectical theories of past philosophers, manifests in varying degrees of introversion and extroversion in architectural design. Additionally, dialectics of space and time and urban dialectics also contribute significantly to architectural discourse. Ultimately, this research demonstrates that understanding the philosophical underpinnings of dialectics enhances our architectural comprehension. It unveils a continuous dialogue between form and function, interior and exterior, space and time, and other architectural elements. Consequently, dialectics in architecture functions not only as a theoretical tool but also as a methodology for analyzing and creating meaningful spaces.

Keywords:Dialectics, Interior and Exterior Dialectics, Space and Time Dialectics, Urban Dialectics, Hegel.

No. 90 / Summer 2024
23-35

1-Ph.D. Candidate in Architectural Engineering, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

2- Professor, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

* Corresponding Author: ansari_m@modares.ac.ir

[Downloaded from journalabadi.ir on 2026-11-19]